استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

فریده نوری

جمعه ۲۱نوامبر ۲۰۲۵

روز میلاد پُر از نور تو باشد امروز

مرجانم! امروز ، روز تولد توست؛ اما من بی تو تنها فقط با یاد و خاطرات شرینت که در قلبم برای همیش جاودان است، نشسته ام.

غم فقدانت بر شادی این روز خجسته سایه افگنده است.

این غم سنگین، این دردی که درمان ندارد، تا نفس در تن است همیشه با من است.

روز و شب از خود و خدا می پرسم

سرنوشت من و این دختر خندان این بود؟

salamwatanam@gmail.com

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام

دل ترا می طلبد، دیده ترا می جوید

امروز، روزیست که باید شمع ها روشن می شدند و صدای خنده و خوشحالی در فضا می پیچید. اما بجای آن سکوت غمناک، سنگینی می کند. شمع ها روشن شدند، اما برای خوشی نیست، بلکه برای یادآوری رویا هایم است که در نیمه راه ماندند.

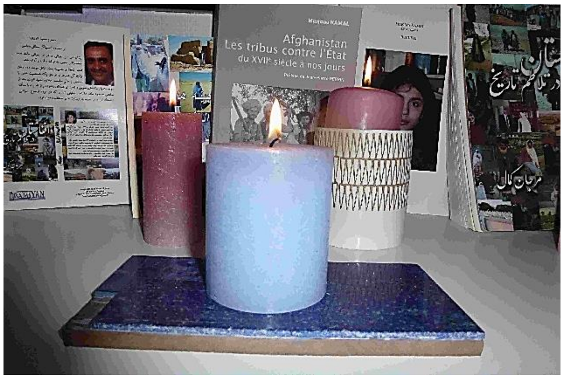

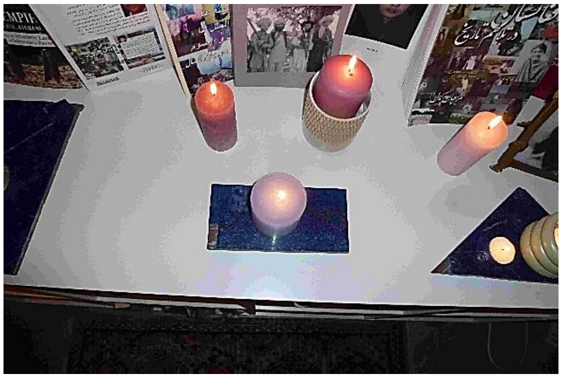

عاقبت در یک شب از شبهای دور   [مرجان] من پا به دنیا می نهد

آن زمان بر من خدای مهربان   نام شور انگیز مادر می نهد

آن زمان طفل قشنگم بی خیال   در میان بسترش خوابیده بود

بوی او چون عطر معطر از گلاب   در مشام جان من پیچیده بود

آن زمان دیگر وجودم مو به مو   بسته با هستی طفلم می شود

آن زمان در هر رگ من جای خون   مهر او در تار و پودم می دمد

salamwatanam@gmail.com

می فشردم پیکرش را در برم گفتمش چشمان خود را باز کن

همچو عشق پاک من جاوید باش در کنارم زندگی آغاز کن

می گشاید، نور چشمم دیدگان بوسه ها از مهر بر رویش زدم

گفتمش آهسته ای طفل عزیز

می پرستم من ترا، من مادرم

از همان روزیکه پای تو به این دنیا رسید

غصه هایم یک به یک از قلب و جانم پر کشید

روز میلاد تو دنیا یک جهان خندیده بود

آسمان در مقدمت باران گُل باریده بود

salamwatanam@gmail.com